

## جایگاه پدیدارشناسی در تحلیل معماری و محیط

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۵  
تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۱/۲۱

محمد رضا شیرازی\*

## چکیده

اگرچه پدیدارشناسی اساساً بحثی فلسفی است که در پی شرح آشکارگی و هویدایی بی‌واسطه پدیدارها بر آگاهی ما است و از سوی فیلسوفان بزرگی چون هوسرل، هایدگر، مرلوپونتی و باشلار شرح و بسط یافته است، اما دامنه نفوذ و تأثیر آن هرگز بر فلسفه محدود نگردیده است، بلکه عرصه‌های مختلف دانش و هنر از دین و جامعه‌شناسی گرفته تا نقد هنری را در بر گرفته است. در این میان معماری و شهرسازی جایگاه ویژه‌ای دارد. همزمان با تفکر فرانوگرایی که در آن نظریه‌پردازان معماری و معماران در پی بازخوانی انتقادی معماری مدرن بوده‌اند، پدیدارشناسی فلسفی توانست نقطه عزیمت مطمئنی را برای آنان فراهم آورد و افقی نو به روی درک و دریافت معماری و محیط بگشاید. این مقاله در پی آن است تا با مطالعه متون اصلی پدیدارشناسان در دو عرصه فلسفه و معماری، وضعیت پدیدارشناسی معماری و محیط را مورد توجه قرار دهد. در این راستا ابتدا پدیدارشناسی فلسفی که نقطه عزیمت پدیدارشناسان معماری بوده مورد بررسی قرار گرفته و با اشاره به تفاوت قرائت‌های پدیدارشناسان نشان داده می‌شود که چگونه هر یک بر حسب اهداف و دغدغه‌های خاص خود تلقی متمایزی از قابلیت‌ها و اهداف پدیدارشناسی دارند. در نهایت وضعیت پدیدارشناسی معماری و محیط در مقایسه با موقعیت پدیدارشناسی فلسفی مطالعه شده و خاطرنشان می‌گردد که این وضعیت عمدتاً متأثر از اندیشه‌های دو پدیدارشناس برجسته، مارتین هایدگر و موریس مرلوپونتی است.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی، معماری، فلسفه، تحلیل محیط، نظریه معماری، کنش معماری.

## مقدمه

پدیدارشناسی واژه‌ای اساساً فلسفی است، چرا که برای نخستین بار فیلسوفان بوده‌اند که این واژه را جهت شرح موقعیت چیزها و وضعیت پدیدارشدن آن‌ها به کار بسته‌اند. پدیدارشناسی در پی بررسی توصیفی و بی‌واسطه آنچه که بر آگاهی ما پدیدار می‌شود است و بیشتر شیوه نگرستن و دیدن است تا مجموعه‌ای از آموزه‌های سخت و دقیق. بدین معنا، پدیدارشناسی در پی تحصیل و ترویج احکام و گزاره‌هایی سخت و بدین‌سان پی افکندن یک نظام فلسفی استوار به معنای کلاسیک آن نیست، بلکه بیشتر در پی فراهم آوردن اشارات و رهنمون‌هایی نرم و منعطف برای فهم و ادراک محیط است. همان‌طور که موران خاطر نشان می‌سازد، پدیدارشناسی در صدد آن است تا «نگرشی ناب و بی پیش‌داوری یعنی رهای از هرگونه پیش‌فرض‌ها و رویکردهای علمی، متافیزیکی، مذهبی یا فرهنگی بر وجوه بنیادین و اساسی تجربه انسانی در جهان و از جهان داشته باشد (Moran & Mooney, 2002, p.1). به تعبیر دیگر، پدیدارشناسی به «گوهر تظاهر» یا «گونه‌های بروز» می‌پردازد و شیوه‌های «پدیدار شدن» را بررسی می‌کند.

اگرچه واژه پدیدارشناسی در نوشته‌های فیلسوفان قرن هجدهمی چون لامبرت<sup>۱</sup>، هردر<sup>۲</sup>، کانت، فیخته<sup>۳</sup> و هگل نیز دیده شده است، اما ادموند هوسرل را باید پدر پدیدارشناسی خواند، آنجا که آن را چونان نوعی فلسفیدن مطرح می‌سازد؛ یک روش کاملاً نوین در فلسفه. بدین‌سان، با هوسرل پدیدارشناسی فلسفی به گونه‌ای جدی و اثرگذار مطرح می‌گردد و تفکرات غنی وی در باب «قصیدت»<sup>۴</sup>، «به سوی خود چیزها»<sup>۵</sup>، «تقلیل»<sup>۶</sup>، «تعلیق»<sup>۷</sup>، «افق»<sup>۸</sup> و «زیست جهان»<sup>۹</sup>، که بعدها از سوی شاگردان و پیروان وی بسط و گسترش می‌یابند، به حرکتی عظیم در متن تفکر فلسفی قرن بیستم دامن می‌زند. می‌توان چنین تعبیر کرد که هوسرل یک «سرچشمه» است، آنجا که ریز آب‌های پیشین را گرد هم می‌آورد و خود به جوهرهای فلسفی متعددی تقسیم می‌شود. در این راستا هایدگر سهمی به سزا ایفا می‌کند، فردی که اگرچه با نگرشی انتقادی آموزه‌های استاد را گسترش می‌دهد و عرصه تفکر را در همه حوزه‌های آن، از فلسفه و دین و علم گرفته تا سینما و معماری، متأثر می‌سازد.

## ۱. موقعیت پدیدارشناسی فلسفی

اما با وجود این همه گستردگی و نفوذ، اشپیگلبرگ تاکید دارد که نظام یا مکتبی به نام «پدیدارشناسی» و آموزه‌های محکم و قاعده‌مندی که ما را وادارند تا پاسخی دقیق به پرسش «پدیدارشناسی چیست؟» داده شود وجود ندارد. وی در این راستا خاطر نشان می‌سازد که به نظر می‌رسد پنداشتن فلسفه‌ای واحد و یکدست برای پدیدارشناسی توهمی بیش نیست: «پدیدارشناسان آنقدر در شیوه‌ها و رفتارهایشان مستقل و فردی اند که نمی‌توانند یک «مکتب» سازمان یافته شکل دهند» (Speiegelberg, 1982, p. XXVII). این تفرد و استقلال آنقدر قوی است که وی مدعی می‌شود: «به تعداد پدیدارشناسان پدیدارشناسی وجود دارد» و سپس نتیجه می‌گیرد که «قطعاً حقیقت دارد که با تاملی دقیق تر تفاوت‌ها از نکات اشتراک بسی بیشتر است» (Ibid.). در این راستا پرسش‌های کلیدی زیر مطرح می‌شوند: آیا فرزندان هوسرل، پدر پدیدارشناسی، این قدر از هم متمایزند که دیگر نمی‌توان آن‌ها را یک خانواده خواند؟ آیا پدیدارشناسان واقعاً این قدر متفاوت و متنوع‌اند؟ اگر آری، پس ما چگونه آن‌ها را «پدیدارشناس» می‌نامیم؟ آیا مورد یا امر مشترکی وجود ندارد؟ آیا پدیدارشناسان کاملاً از هم متمایزند یا صرفاً غیرمتشابه‌اند؟ آیا می‌توان یک بستر مشترک مطمئن در پدیدارشناسی یافت؟

به زعم اشپیگلبرگ مناسب تر آن است که وضعیت کمابیش غیر صلب پدیدارشناسی را یک حلقه<sup>۱۰</sup> نامید، با زیر-حلقه‌هایی متعدد درون حلقه بزرگ‌تر. با این وجود، به جهت تفاوت‌ها و تمایزها در میان پدیدارشناسان و پدیدارشناسی‌های فلسفی، و به دلیل این واقعیت که نامیدن آن‌ها با عنوان «مکتب»<sup>۱۱</sup> نادقیق است، وی پدیدارشناسی در فلسفه را یک «جنبش»<sup>۱۲</sup> می‌نامد.<sup>۱۳</sup> وی پیشنهاد و موضع خود را چنین توجیه می‌کند: «۱) پدیدارشناسی فلسفه‌ای است در حال جریان و نه ایستا که واجد سرعت و حرکت پویایی است که بسط و توسعه آن را اصول و قواعد درونی آن معین می‌سازد. ۲) همچون یک رود مشتعل بر جریانات موازی متعددی است که به هم مرتبط اند اما همگن نیستند، و می‌توانند با سرعت‌های مختلفی حرکت کنند. ۳) این جریانات دارای نقطه آغاز مشترکی هستند اما لزوماً نمی‌بایست به مقصد مشترک قابل پیش بینی یکسانی برسند؛ همچون جریانی که اجزای آن در سمت و سوهایی مختلف گسترده می‌شوند» (Ibid., pp. 1-2). بدین‌سان پدیدارشناسی در فلسفه دارای یک آغازگاه پایه است، اما در جهاتی مختلف راه می‌پیماید که گرچه مرتبط‌اند اما همگن نیستند و می‌توانند به مقاصدی مختلف برسند.

## ۲. پرسش و روش مطالعه

اگر این پرسش را به درون نظام معماری و محیط مصنوع ببریم آنگاه با این پرسش بنیادین مواجه می‌شویم که آیا این تعبیر و سخن در مورد آن‌ها نیز صادق است؟ آیا ما می‌توانیم از «مکتب پدیدارشناسی معماری» یا «مکتب پدیدارشناسی محیط» سخن بگوییم؟ آیا پدیدارشناسان معماری و محیط نیز همانند پدیدارشناسان فلسفی متمایز و متنوع‌اند؟ آیا

می‌توان رویکرد پدیدارشناسی در معماری و تحلیل محیط را که اساساً مدیون پدیدارشناسی فلسفی است یک «جنبش» خواند، همان‌گونه که ما معماری مدرن را «جنبش مدرن» می‌خوانیم؟ آیا می‌توان میان پدیدارشناسان معماری و محیط درون‌مایه‌ها و توجهات مشترکی را یافت که دغدغه‌های مشترک آن‌ها را نمایندگی می‌کنند؟ جهت پاسخ به این پرسش‌ها روش‌های «بررسی متون»<sup>۱۴</sup>، «تحلیل محتوایی» و «تحلیل تطبیقی»<sup>۱۵</sup> به کار گرفته می‌شوند. در ابتدا با مراجعه به متون پدیدارشناسان، به ویژه پدیدارشناسان معماری و محیط، رویکرد متمایز آن‌ها به پدیدارشناسی و تلقی آن‌ها از «روش پدیدارشناسی» مورد توجه قرار می‌گیرد. سپس با مقایسه‌ای تطبیقی میان «وضعیت پدیدارشناسی فلسفی» و «وضعیت پدیدارشناسی معماری و محیط» تأملاتی در باب جایگاه آن در نظریه و کنش تحلیل محیط و موقعیت کنونی آن مطرح می‌گردد. در نهایت با بررسی متون پدیدارشناسان برجسته به دو جریان عمده و تأثیرگذار پدیدارشناسی معماری و محیط و تفاوت‌های آن‌ها پرداخته خواهد شد.

### ۳. پدیدارشناسی معماری و محیط در نظر و کنش، قرائت‌ها و انگاشت‌ها

با نگرشی به ادبیات گسترده پدیدارشناسی می‌توان به آسانی دریافت که فقدان یک تعریف مشترک و عام از پدیدارشناسی را بسیاری از پدیدارشناسان مورد تصدیق قرار داده‌اند (Moran & Mooney, 2002, Moran, 2005; Seamon, 2000; Spiegelberg, 1982). با این وجود، فارغ از این که پدیدارشناسی را بازگشتی به خودچیزها بدانیم (هوسرل)، یا یک «روش» یا «شیوه دیدن» (هایدگر)، یا چونان «گوهر دریافت» (مرلوپونتی)، همواره منبع الهام و تکیه‌گاهی برای پدیدارشناسان معماری و محیط در هر دو عرصه نظریه و عمل بوده است. همان‌طور که موران خاطر نشان می‌سازد، پدیدارشناسی بیشتر «نوعی طرز کار یا کنش است تا یک سیستم» (Moran, 2000, p.4)، و شاید همین خصلت عملی و کنش‌مند پدیدارشناسی باشد که مورد توجه معماران و نظریه‌پردازان تحلیل محیط قرار گرفته است، چرا که آن‌ها در پدیدارشناسی و مفاهیم و تعبیر آن بالقوه گی‌عینی‌ای می‌یابند که به آن‌ها در درک و دریافت محیط و معماری یاری می‌رساند. در این راستا هر یک از پدیدارشناسان معماری و محیط اعم از معماران و نظریه‌پردازان به یک یا چند پدیدارشناس ارجاع می‌کنند و تفکرات و تصورات آن‌ها را چونان منبع الهام و نقطه عزیمت خود به کار می‌بندند و در نهایت آن‌ها را در جهت بنیان بخشی فهم نوینی از معماری و محیط بسط و گسترش می‌دهند. از یکسو، نظریه‌پردازان عرصه معماری و تحلیل محیط مصنوع بر این عقیده‌اند که فهم پدیدارشناختی از جهان قابلیت تدارک بستری برای تأویلی نو و بدیع از وضعیت و موقعیت معماری معاصر و کهن و نیز جهان پیرامون را در خود نهفته دارد و آن را شیوه قابل اعتماد و عمیقی جهت درک معماری می‌دانند. به زعم آن‌ها، پدیدارشناسی قادر است تا گوهر چیزها را فراچنگ آورد و آن‌ها را به ما و ساحت وجودی‌مان نزدیک تر سازد. از این رو است که آن‌ها نه تنها نظامی ساختارمند جهت تأویل معماری و محیط بر ساخته‌اند، بلکه آگاهانه یا ناآگاهانه مجموعه‌ای از معیارها را بنیان نهاده‌اند که با آن‌ها می‌توان صحت و سقم یک جریان، سبک، یا یک اثر معماری منفرد را سنجید. بهترین نمونه این امر شاید کریستین نوربرگ شولتز باشد که فهم خود از معماری را بر مبنای پدیدارشناسی و تفکر هایدگر ارائه می‌دهد و جنبش‌ها، سبک‌ها و آثار معماری را بر پایه سنجیدن آن‌ها با سنجه‌های خودساخته‌اش به نقد می‌نشیند.

در حوزه نظریه، رویکرد معماران و محیط‌شناسان به پدیدارشناسی را باید در بستر توجه روزافزون آن‌ها به فلسفه ارزیابی کرد. کارستن هریس، فیلسوف و نظریه‌پرداز معاصر معماری با طرح این پرسش که سهم و مشارکت فلسفه در معماری و آموزش معماری چقدر بوده اذعان می‌دارد که این سهم: «در یک معنا خیلی ناچیز بوده است: هیچ‌گونه سمت و سو بخشی روشنی نمی‌توان یافت، مگر تنها چند اشارت و رهنمود. [سهم فلسفه در معماری] اغلب پرسش‌گری است، یعنی به چالش کشیدن پیش‌انگاشت‌های رویکرد ما به معماری که اغلب مفروض دانسته شده‌اند، و بدین سان گشودن امکاناتی نو و جدید بر روی آن» (Harries, 1997, pp.12-13). به تعبیر دیگر، وظیفه فلسفه در معماری نه رهنمایدن آن است و نه فراهم آوردن بستری مطمئن و یا انداختن آن در مسیر و جاده‌ای سراسر است و ایمن، بلکه تنها پرسش و پرسش‌گری بوده است تا به ما بیاموزد که به معماری "باز بیاندیشیم"، "پیش‌فرض‌ها" ی آن را به چالش بکشیم، و به ما این امکان را فراهم آورد تا راه‌هایی نو جهت درک شرایط موجود بیابیم. فلسفه به ما می‌آموزد تا چگونه دقیق، عمیق و گسترده فکر کنیم، و پدیدارشناسی نیز چونان عرصه‌ای از فلسفیدن به معماران چنین قابلیت‌ای را اعطا می‌کند.

از نظر نوربرگ شولتز پدیدارشناسی «روشی است بسیار مناسب جهت نفوذ در وجود جهان روزمره» (Norberg-Schulz, 2000, p.15). او نیز همچون هایدگر پدیدارشناسی را چونان یک "روش" می‌انگارد و نه شیوه متداولی از فلسفه که با آن بتوان به شرح جهان و به طریق اولی جهان معماری پرداخت. پالاسما معتقد است که پدیدارشناسی «نگرش ناب به پدیدار یا دیدن گوهر آن» است (Pallasmaa, 1996, p.450). به زعم وی با «نگریستن ساده و بی‌تکلف» قادر خواهیم بود تا به «گوهر چیزها، رهای از قراردادهای و توصیفات عقلی» (Pallasmaa, 2001, p.21) دست یابیم.<sup>۱۶</sup> هاریس از درک کلاسیک پدیدارشناسی به مثابه بنیادی ناب و صلب و سخت خرسند نیست و معتقد است که در باب باشیدن<sup>۱۷</sup> و تفکر اصیل نباید سخت و صلب بود. پدیدارشناسی به زعم وی در پی آن نیست که هدفی مشخص و دقیق، و بنیادی و بستری مستحکم

و نالرزان فراهم آورد، بلکه یک "راه" است، سفری از میان "تاریخ"، از میان گذشته و حال و آینده (Harries, 1991). از نظر ادوارد فور، پدیدارشناسی در معماری ما را قادر می‌سازد تا معماری را چونان «بخشی از زیست جهان مان» فهم کنیم (Führ, 1998)، و ما را به پدیدارها نزدیک می‌کند. دیوید سیمون توضیح می‌دهد که هدف پدیدارشناسی فراچنگ آوردن مشترکات بنیادینی است که هسته پدیدار را شکل می‌دهند و «پدیدارشناس به شواهد ویژه ای از پدیدار توجه می‌کند، به این امید که آنها به کیفیات و خصوصیات عام تری اشاره دارند که دقیقاً گوهر بنیادین پدیدار را آنچنان که در زندگی عینی و تجربیات انسانی حضور و معنا دارد شرح می‌دهد» (Seamon, 2000). وی معتقد است که پدیدارشناسی نوعی «نگریستن لطیف» است، «نگریستن با چشم‌های نو» (Seamon, 1993)، «نگریستن آشکارنده» (Seamon, 2000) که «توصیفی دقیق» از پدیدارها ارائه می‌دهد (Seamon, 2007). پرز-گمز می‌گوید در زمانه‌ای که در آن معماری بعد متافیزیکی خود را از دست داده است و دیگر شکلی ممتاز از تلفیق و تفاهم میان انسان و جهان اش نیست، تنها پدیدارشناسی است که می‌تواند با کشف دوباره تفوق ادراک، بر فاجعه مصیبت باری که فلسفه مدرن از دکارت به ارث برده است فائق آید: «پدیدارشناسی با آشکار کردن محدودیت‌های عقل محاسبه‌گر نشان داده است که نظریه تکنولوژیک به تنهایی نمی‌تواند مشکلات بنیادین معماری را حل کند. معماری معاصر، رهیده از تشویش اتوپهای خردگرایانه، اکنون در صدد آن است از پیش‌انگاشت‌های پوزیتیویستی فراتر رود تا توجیه متافیزیکی نوینی را در جهان انسانی بیابد؛ نقطه عزیمت آن بار دیگر قلمرو ادراک است، که همانا مبدأ نهایی معنای وجودی است» (Perez-Gomez, 1983, p.325).

از دیگر سو پدیدارشناسی تنها مورد توجه نظریه‌پردازان معماری و محیط نبوده بلکه معماران نیز آن را در عمل به کار گرفته‌اند و منبع الهام خود قرار داده‌اند. نگریستن عمیق به "چیزها" و مطالعه پدیدارشناختی درون‌مایه‌های معماری معماران را قادر می‌سازد تا به گونه‌ای عمیق و ریشه‌ای به آن‌ها بیندیشند، گوهر پدیدارها را دریابند، و سعی در آشکار کردن آن‌ها به واسطه تصاویر و جزئیات معمارانه نمایند. به واقع پدیدارشناسی به آنان منبعی غنی برای الهام و انگیزش اعطا می‌کند. همان‌طور که استیون هال می‌گوید، «اهتمام پدیدارشناسی معطوف به مطالعه گوهرها است؛ معماری این قابلیت را دارد تا به گوهرها هستی بخشد. معماری با فرم، فضا و نور می‌تواند تجربه زندگی روزمره را به واسطه پدیدارهای مختلفی که برآمده از سایت‌ها، برنامه‌ها، و معماری‌های ویژه اند تعالی بخشد» (Holl, 1996, p.11). این تعبیر آشکارا نشان می‌دهد که چگونه تفکر پدیدارشناختی می‌تواند به چیزها پرداخته، ایده‌ها را بارآورد، و در نهایت به آن‌ها تعین و واقعیت بخشد.

جمله این تعبیرها و تأویل‌ها بر توانمندی پدیدارشناسی صحنه می‌گذارند و نشان می‌دهند که پدیدارشناسان معماری و محیط بر قابلیت آن چونان یک "راه"، یک "روش"، و یک "رویکرد" که با آن مسایل معماری و وجوه محیط‌زیست را می‌توان بررسی کرده، کشف نموده و سنجید، واقفانند. پدیدارشناسی به آن‌ها فهمی عمیق از درون‌مایه‌های معماری و مشکلات آن ارائه می‌دهد، و به اندیشیدن به جهان و محیط یاری می‌بخشد.

فهم پدیدارشناسان معماری و محیط از پدیدارشناسی، چنانکه شرح آن رفت، در جدول ذیل خلاصه شده است. این خلاصه نشان می‌دهد که چگونه "روش" پدیدارشناسی برای هر یک از پدیدارشناسان به گونه‌ای متمایز تعریف شده است، و هر کس مبتنی بر پیش‌زمینه فکری و حرفه خود انتظاری ویژه از پدیدارشناسی دارد.

جدول ۱: پدیدارشناسان و انگاشت آنان از پدیدارشناسی

پدیدارشناسی	پدیدارشناس
پدیدارشناسی	ادموند هوسرل
بازگشت به خودچیزها	مارتین هایدگر
"روش" یا "شیوه دیدن"	موریس مرلوپونتی
"گوهر دریافت"	کریستین نوربرگ شولتز
روشی بسیار مناسب جهت نفوذ در وجود جهان روزمره	یوهانی پالاسما
نگرش ناب به پدیدار یا دیدن گوهر آن	کارستن هاریس
یک "راه" سفری از میان "تاریخ" از میان گذشته، حال و آینده	ادوارد فور
کمک به فهم معماری چونان بخشی از زیست جهان مان	دیوید سیمون
نوعی نگرش لطیف، نگرشی با چشم‌های نو، نگرشی آشکارکننده	آلبرتو پرز-گمز
کاشف دوباره تفوق ادراک، آشکارکننده محدودیت‌های عقل محاسبه‌گر	استیون هال
مطالعه گوهرها و هستی بخشیدن به آن‌ها	

#### ۴. وضعیت پدیدارشناسی معماری و محیط

همان‌گونه که گفته شد، در عرصه فلسفه فهم‌های مختلف و متعددی از پدیدارشناسی، خصوصیات آن و مقاصد و اهداف آن وجود دارد، تا آنجا که هرگز نمی‌توان مجموعه‌ای از آموزه‌های دقیق و یا نظامی کمابیش منتظم ارائه داد. پدیدارشناسان پدیدارشناسی را آنسان که مورد نیازشان است به خدمت می‌گیرند و آن را با تفکرات خویش می‌آمیزند. موران در این رابطه می‌نویسد: «فیلسوفانی که به نحوی در قلمرو پدیدارشناسی وارد شده اند در علایق شان، تفسیرشان از مسایل اصلی پدیدارشناسی، در کاربست آنچه که روش پدیدارشناختی می‌انگازندش، و در شرح و بسط آنچه که برنامه پدیدارشناختی برای آینده فلسفه می‌نامند به گونه ای خارق العاده متنوع اند» (Moran, 2000, p.3).

این تنوع و تکثر موجب گردیده تا، همان‌گونه که اشیپگلبرگ نیز تأکید دارد، نتوان از یک مکتب یا نظام در پدیدارشناسی فلسفی یاد کرد. وی در نهایت وضعیت پدیدارشناسی در فلسفه را یک "جنبش" می‌نامد. اما پرسش این است که وضعیت پدیدارشناسی در قلمرو معماری و تحلیل محیط چگونه است؟ آیا می‌توان پدیدارشناسی معماری و محیط را یک مکتب، حلقه، جنبش یا رویکرد نامید؟

به نظر می‌رسد که در قلمرو معماری و عرصه تحلیل محیط، پدیدارشناسی هرگز چونان یک مکتب مطرح نگردیده است. هم در فلسفه و هم در معماری هیچ ساختار نظام‌مندی در باب دانش پدیدارشناختی به معنای کلاسیک آن وجود ندارد. مکتب در هر رشته‌ای به گروهی از محققان و متفکران اشاره دارد که واجد آموزه‌هایی دقیق در باب یک موضوع‌اند و شباهت‌ها اعم از نیت، روش‌ها، اهداف و از این دست بسیار بیشتر از تمایزها و تفاوت‌ها است، بدانسان که می‌توان یک چهارچوب روشن از آن در ذهن متصور شد. برای نمونه "مکتب فرانکفورت"<sup>۱۸</sup> در فلسفه انتقادی که مبتنی بر نگرش نقادانه به سرمایه‌داری، اثبات‌گرایی، خردورزی، روشنگری و عقلانیت ابزاری است ما را قانع می‌سازد تا آن را یک "مکتب" بنامیم. اما با نگاهی به وضعیت پدیدارشناسی در معماری و عرصه تحلیل محیط به جهت تنوع توجهات، علایق و انتظارات، و به دلیل فقدان هرگونه بستر دقیق نظام‌مند به نظر می‌رسد یاد کردن از "مکتب پدیدارشناسی معماری و محیط" توجیه‌پذیر نباشد.

پدیدارشناسی در عرصه معماری و تحلیل محیط یک "حلقه" هم نیست. می‌باید توجهات مشترک رضایت بخشی میان اعضای یک گروه از محققان و متفکران وجود داشته باشد تا آن‌ها را به کار جمعی وادارد تا تحقیقات و مطالعات خویش را حول اصولی یکسان شکل دهند و در نهایت یک نظام جامع دانش طرح اندازند. ما در این عرصه اگرچه می‌توانیم توجهات و دغدغه‌های مشترکی بیابیم، اما این امر نتیجه تحقیقات و بررسی‌های جمعی و گروهی به منظور ارائه آموزه‌هایی نظام‌مند نیست. به دیگر سخن، پدیدارشناسی در معماری و تحلیل محیط بیشتر حاصل دغدغه‌های مشترک در میان محققان مختلف است تا هم نشینی محققان مختلف حول دغدغه‌های مشترک. هر فردی پدیدارشناسی فلسفی را به گونه‌ای که متناسب کار اوست می‌فهمد و آن را نقطه عزیمتی برای تفاسیر معمارانه اش یا معماری کردنش قرار می‌دهد، اما هرگز قصد برساختن یک "حلقه فکری" دیده نمی‌شود. برای مثال، در کتاب ارزشمند "پرسش دریافت، پدیدارشناسی معماری" (۱۹۹۴) که متون کلیدی ای را در باب پدیدارشناسی معماری دربرمی‌گیرد آلبرتو پرز گمز به عنوان یک نظریه‌پرداز، یوهانی پالاسما به عنوان یک معمار و نظریه‌پرداز، و استیون هال به عنوان یک معمار فهم خود را از پدیدارشناسی به طرق مختلف ارائه می‌دهند. آن‌ها اگرچه درون‌مایه‌ها و دغدغه‌های مشترکی نیز دارند، اما هرگز احساس حلقه فکری به فرد مطالعه کننده دست نمی‌دهد.

همچنین نامیدن پدیدارشناسی معماری و محیط همچون یک "جنبش" نیز - اگرچه در مورد پدیدارشناسی فلسفه صادق است نادقیق می‌نماید. در فلسفه، به زعم اشیپگلبرگ و همان‌گونه که شرح آن رفت، پدیدارشناسی همچون رودی است که دارای مبدای واحد است اما در سمت و سوهایی مختلف راه می‌پیماید. قوت و تأثیر پدیدارشناسی فلسفی و دامنه تأثیرات آن از یک سو، و گفتگوی مداوم آن با دیگر رشته‌ها و عرصه‌های دانش از سوی دیگر آن را چونان "جنبش" می‌نمایاند، اما در عرصه معماری و تحلیل محیط پدیدارشناسی فاقد آن قوت و تأثیر است.

مقایسه‌ای تطبیقی شاید در فهم این امر یاری‌گر باشد. ما از جریان معماری مدرن با عنوان "جنبش مدرن" یاد می‌کنیم و با اطلاق لفظ "جنبش" به عمومیت، گستردگی، قدرت، نفوذ و تأثیر آن در زمانه خود و پس از آن اشاره داریم. جنبش مدرن چنان قدرتمند ظاهر شد که به عنوان یگانه سخن حاکم بر معماری دهه‌های سی تا پنجاه قرن بیستم میلادی مطرح گردید و چنان عرصه نظریه و عمل معماری را متأثر ساخت که رویکردها و جنبش‌های بعدی همچون فرانوگرایی، فناوری برتر، شالوده فکنی و فولدینگ هیچ یک نتوانستند خود را از گفتمان نوگرایی معماری خواه به عنوان تابع آن و خواه به عنوان نافی آن برهانند. این وضعیت هرگز در مورد پدیدارشناسی در معماری و تحلیل محیط صدق نمی‌کند. در نظریه معماری و دانش تحلیل محیط، البته تولیدات فکری قابل توجهی در باب پدیدارشناسی وجود دارد، اما این امر هرگز آن را چونان یک جنبش مطرح نساخته است.

به نظر نگارنده مطمئن تر و دقیق تر آن است که وضعیت پدیدارشناسی در معماری و تحلیل محیط را یک "گفتمان"<sup>۱۹</sup> بنامیم، گفتمانی در حال توسعه و روبه رشد که مبتنی است بر مطالعات و تحقیقاتی که واجد دغدغه‌ها و نیت مشترک‌اند،

اما به سمت و سوها و مقاصدی متنوع و مختلف راه می‌برند. بدین‌سان است که می‌توانیم تمامی رویکردهای پدیدارشناسی به معماری را تحت عنوان "گفتمان پدیدارشناسی معماری و محیط" گردهم آوریم. "گفتمان" خواندن پدیدارشناسی معماری و محیط بدین معنا است که پدیدارشناسی در قلمرو معماری و تحلیل محیط حجم قابل توجهی از دانش و مجموعه‌ای از مباحثات را در هر دو حوزه نظریه و عمل تولید کرده است، و این حجم دانش "گفتمان" زنده‌ای را شکل می‌دهد که واجد دغدغه‌ها و درون‌مایه‌های مشترک در رابطه با پرسش‌های بنیادین معمارانه ای همچون مکان، فضا، دریافت، حرکت، تن، طبیعت، حس و از این قبیل است.

اما پدیدارشناسی معماری و محیط یک فراورده نیست، بلکه یک فرایند است؛ یک گفتمان پویا و در حال پیشرفت. این گفتمان می‌تواند و البته قادر است تا خود را تا سطح یک جنبش و جریان قدرتمند، یا یک حلقه مستحکم، یا حتی "مکتب" ای تأثیرگذار برکشد، اما تا آن موقعیت می‌باید هرچه بیشتر و بیشتر غنی گردد، بسط یابد، و سازمان گیرد. همزمان، خوانشی انتقادی ضرورت دارد تا متون و ادبیات تولیدی را بیازماید، آن را با دیگر عرصه‌های دانش و اندیشه به گفتگویی مدام کشاند، و کوتاهی‌ها، کاستی‌ها و مشکلات آن را اصلاح کند، تا گفتمان پدیدارشناسی معماری و محیط به یک گفتمان خود انتقاد و خلاق تبدیل گردد.

## ۵. دو جریان عمده پدیدارشناسی معماری و محیط

در یک نگاه کلی می‌توان گفت که گفتمان پدیدارشناسی در معماری و تحلیل محیط عمدتاً متأثر از دو فیلسوف برجسته و کلیدی است: مارتین هایدگر و موریس مرلوپونتی.<sup>۲۰</sup> درحالی‌که تفکرات هایدگر در باب باشیدن<sup>۲۱</sup>، مکان، فضا، و از این دست خصلتی هستی‌شناختی به درون‌مایه‌های معمارانه می‌دهد، تأملات مرلوپونتی درباره دریافت، تن، حرکت، و حواس خصوصیات و حال و هوایی عینی و عملی تر به آن‌ها می‌بخشد. برای نمونه، نوربرگ شولتز آشکارا هایدگری است و تأکید می‌ورزد که «فلسفه هایدگر برای وی چون کاتالیزور بوده است» (Norberg-Schulz, 2000, p.5). درک پدیدارشناسی وی از معماری اساساً ریشه در تفکرات هایدگر درباره هستی، جهان، حقیقت، چیز، چهاریده<sup>۲۲</sup>، و باشیدن دارد. یوهانی پالاسما بیشتر تحت تأثیر مرلوپونتی است؛ ارجاعات متعددی به او و تفکراتش در باب تن، دریافت، حواس، و حرکت شواهدی آشکار در این باره‌اند. وی مدعی است که «مرلوپونتی ره‌ای از محافظه کاری فرهنگی ای است که من در نگرش هایدگر می‌بینم؛ به گمان من کلبه جنگل سیاه هایدگر ما را به پس می‌راند، در حالی که مرلوپونتی فکر مرا به پیش می‌راند» (Pallasmaa, 2005, p.18). فرامپتون عمیقاً متأثر از تفکر انتقادی مکتب فرانکفورت و تأملات هایدگر درباره مکان و فضا است. همان‌طور که وی اشاره می‌کند، «هرکسی که با نوشته‌های من آشنا است فوراً تأثیر دو خط فکری انتقادی را درخواهد یافت که خاستگاهی آلمانی دارند یکی از آنها از هگل و مارکس آغاز شده و به گرامشی و مکتب فرانکفورت می‌رسد، و دیگری که از نیچه و هوسرل آغاز می‌شود، مکتبی است که هم پدیدارشناسی و هم وجودگرایی را شامل می‌شود و تا نوشته‌های هایدگر و هانا آرنست گسترش می‌یابد» (Frampton, 1989, p.79). برای استیون هال خواندن آثار مرلوپونتی نقطه عطفی بوده که سیر تفکر و رویکرد وی به معماری را به گونه‌ای بنیادین تغییر داده است.

این امر در مورد دیگر پدیدارشناسان معماری نیز صادق است. برای نمونه تفکرات معمارانه کارستن هریس مرهون هایدگرند: «هایدگر بیشترین نقش را در هدایت تفکر من، به ویژه تفکر من درباب معماری و فضا داشته است».<sup>۲۳</sup> دیوید سیمون به عنوان یک جغرافیدان ایده‌های پدیدارشناسی را به کار می‌گیرد تا بر گوهر تجربه و رفتار محیطی متمرکز گردد. وی شرح می‌دهد که «چشم انداز پدیدارشناسی ای که من ارائه می‌دهم ... طریقی از پدیدارشناسی است که از سوی متفکرانی چون مارتین هایدگر و موریس مرلوپونتی بسط یافته است و از تمرکز بنیانگذار پدیدارشناسی، ادموند هوسرل، بر شناخت عقلی ناب فاصله می‌گیرد» (Seamon, 2007). در این راستا تأکید وی بر زیست جهان (Seamon, 2000) و تعلق یافتن (Seamon, 1990) هایدگری است اما ایده وی با عنوان "تن سوژه" چونان «توانمندی زیسته تن در حرکت آگاهانه» (Seamon, 2007) و «قابلیت ذاتی تن در سومندی آگاهانه فرد» (Seamon, 1980, p.155) از مرلوپونتی به عاریه گرفته شده است. آلبرتو پرز گمز به هایدگر و پیرو او هانس گورگ گادامر<sup>۲۴</sup> و مباحثات پدیدارشناسی وی ارجاع می‌دهد. چنانچه در جدول ذیل دیده می‌شود، تأثیر پدیدارشناسان فلسفی بر پدیدارشناسان معماری و محیط اگرچه یکسان و یکنواخت نیست، اما در این میان هایدگر و مرلوپونتی مقامی ویژه را به خود اختصاص می‌دهند.

## جدول ۲: پدیدارشناسان معماری و تأثیر از پدیدارشناسان فلسفی

پدیدارشناسان معماری	تأثیر پدیدارشناسان فلسفی به ترتیب اهمیت
کریستین نوربرگ شولتز	هایدگر، بولنو، باشلار، مرلوپونتی
یوهانی پالاسما	مرلوپونتی، باشلار
کارستن هاریس	هایدگر
کنت فرامپتون	هانا آرنت و مکتب فرانکفورت، هایدگر
دیوید سیمون	مرلوپونتی، هایدگر
آلبرتو پرز-گمز	هایدگر، گادامر
استیون هال	مرلوپونتی

### ۶. نتیجه گیری

گفته شد که پدیدارشناسی اساساً واژه‌ای فلسفی است که فیلسوفان برای نخستین بار آن را جهت شرح وضعیت پدیدار شدن چیزها به کار بستند. این نحله فکری، اگر چه نزد هوسرل شکلی منسجم تر به خود می‌گیرد، اما فیلسوفان بعدی هر یک به شیوه‌ای خاص خود آن را پیش می‌برند و رنگ و بویی متفاوت به آن می‌بخشند. این تمایز تا حدی است که اشیایی که مدعی می‌شود به تعداد پدیدارشناسان پدیدارشناسی وجود دارد. اما این وضعیت پراکنده آن قدر انسجام دارد که آن را یک جنبش بخوانیم؛ فلسفه‌ای در حال جریان که بر ساخته رویکردهای متعدد اما مرتبطی است که در عرصه‌هایی متفاوت گسترده شده‌اند.

در پرسش از وضعیت و موقعیت پدیدارشناسی در معماری و تحلیل محیط دیده شد که همان تنوع و گونه‌گونی موجود در پدیدارشناسی فلسفی در این عرصه نیز حاکم است، تا آنجایی که هر اندیشمند و حرفه‌مندی برگی از دفتر عظیم پدیدارشناسی فلسفی را برگرفته و بر مبنای آن دفتر ویژه خود را نوشته است. نگاهی به پدیدارشناسان برجسته معماری و محیط این نظریه را مورد تصدیق قرار داد. همچنین در کنکاش وضعیت پدیدارشناسی معماری و محیط مشخص شد که نامیدن این وضعیت چونان "مکتب"، "حلقه"، و "جنبش" نادقیق می‌نماید. پدیدارشناسی معماری و محیط یک مکتب سازمان‌یافته نیست، چرا که هرگز پیش‌نیازهای یک مکتب فکری را که همانا انسجام در هدف و روش است ندارد. یک حلقه فکری هم نیست، چرا که بر ساخته جمعی سازمان‌یافته و حاصل عزمی برنامه‌ریزی شده نیست. پدیدارشناسی معماری و محیط را حتی نمی‌توان "جنبش" نامید، چراکه فاقد عمومیت، گستردگی، و مقبولیت مورد انتظار یک جنبش است.

مبتنی بر موارد فوق گفته شد که مناسب تر است تا وضعیت پدیدارشناسی در معماری و محیط را یک "گفتمان" نامید، گفتمان زنده و در حال پیشرفت که حالات وجودی ما و در-جهان هستن مان را مورد توجه قرار می‌دهد. مادامی که ما انسان‌ها زندگی می‌کنیم، این گفتمان نیز زنده و مطرح خواهد ماند.

شاید مراجعه به تحلیل کارستن هاریس در این راستا راهگشا باشد، آنجا که تصویری دقیق، جامع و روشن از حکایت دغدغه‌های پدیدارشناختی ترسیم می‌کند، و اشاراتی را به وضعیت و موقعیت آینده گفتمان پدیدارشناسی ارائه می‌دهد. وی خاطرنشان می‌سازد که پدیدارشناسی معماری میان دو قطب "مکان" و "فضا"، میان مکان‌گزیدن و رهاییدن، میان "ماندن و تعلق" و "رفتن و تحرک"، همواره در نوسان بوده است. و این وضعیت، یعنی «تناقضی که مکان و فضا را به هم می‌پیوندد مرتفع نخواهد شد. و نباید هم مرتفع شود. و معماری نیز می‌باید که آن را تصدیق دارد و در پی تعین و تجسد آن باشد.» (Harries, 2006, pp.84-85). "گفتمان پدیدارشناسی معماری و محیط" همواره در بستر این تناقض و رفت‌وآمد شکل گرفته است، وضعیت چالشی و زنده‌ای که باید نه پایان پذیرد و نه حذف شود، بلکه از سوی "گفتمان پدیدارشناسی معماری و محیط" پاس داشته شود و حفظ گردد.

1. Lambert
2. Herder
3. Fichte
4. intentionality
5. to the things themselves
6. reduction
7. suspension
8. horizon
9. Lebens-Welt
10. Kreis
11. school
12. movement

۱۳. موران نیز عقیده ای مشابه دارد و به پدیدارشناسی چوانان یک "جنبش" می‌نگرد. نگا. به: (Moran, 2000, p.1)

14. literature review
15. comparative study

۱۶. نگارنده کتابی را در مورد تفکر پدیدارشناختی پالاسما با عنوان "معماری حواس و پدیدارشناسی ظریف یوهانی پالاسما" تألیف نموده که با مقدمه ای از پالاسما از سوی انتشارات رخداد نو در حال انتشار می‌باشد.

17. dwelling
18. Frankfurt School
19. discourse

۲۰. البته نباید مشارکت دیگر فیلسوفان و پدیدارشناسان از جمله گاستون باشلار و اتو فردریش بولنو را نادیده گرفت. نوشته‌ها و تفکرات آنها از سوی بسیاری از معماران و نظریه پردازان معماری مورد مطالعه و استفاده قرار گرفته است. رویکرد روانشناختی وجودی باشلار به خانه در کتاب "بوطیقای فضا" (۱۹۷۶) و رویکرد انسانشناختی بولنو به فضا و سکونت در کتاب "انسان و فضا" (۱۹۶۳) منبعی غنی برای گفتمان پدیدارشناسی معماری بوده است. با این حال، فقدان ترجمه انگلیسی متن اخیر تأثیر بولنو را به کشورهای آلمانی زبان محدود کرده است. برای مطالعه در مورد مشارکت باشلار و بولنو در گفتمان پدیدارشناسی نگاه کنید به: (Führ, 2000).

21. dwelling
22. fourfold

۲۳. کارستن هریس این موضوع را در ایمیلی که در پاسخ به مشارکت نگارنده در ویژه نامه گرامیداشت وی در مجله بین المللی Cloud-Cuckoo-Land شماره اول جلد دوازدهم نگاشته متذکر گردیده است.

24. Hans-Georg Gadamer

## References

- Frampton, K. (1989). *Some Reflections on Postmodernism and Architecture*. In: Appignanesi, Lisa. ed. *Postmodernism, ICA Documents*, Free Association Books, London, 75-87.
- Führ, E. (1998b). 'Genius Loci', Phänomen Oder Phantom? *Wolkenkuckucksheim: Internationale Zeitschrift Für Theorie Und Wissenschaft Der Architektur* [Internet], Juni, 3 (2), Available from: [http://www-1.tu.cottbus.de/BTU/Fak2/TheoArch/Wolke/deu/Themen/982/Fuehr/fuehr\\_t.html](http://www-1.tu.cottbus.de/BTU/Fak2/TheoArch/Wolke/deu/Themen/982/Fuehr/fuehr_t.html) [Accessed 10 May 2008].
- Führ, E. (2000). Einleitung: Zur Rezeption von 'Bauen Wohnen Denken' in der Architektur. In: Führ, E., ed. *Bauen und Wohnen*, Münster; New York: Waxmann, 9-29.
- Harries, K. (1991). Comments On Four Papers, ACSA Annual Meetings, 1991. *Environmental and Architectural Phenomenology Newsletter*, 3 (2), 10-12.
- Harries, K. (1997). *The Ethical Function of Architecture*, Cambridge: Mass., MIT Press.
- Harries, K. (2006). Space as Construct, an Antinomy. In: MacKeith, P., ed. *Archipegalo, essays on architecture*, Helsinki, Pakennustiet Oy.
- Holl, S. (1996). *Intertwining*, New York, Princeton Architectural Press
- Merleau-Ponty, M. (1962). *Phenomenology of Perception*, New York: Routledge.
- Moran, D. (2000). *Introduction to Phenomenology*, New York: Routledge.
- Moran, D., Mooney, T (2002). *The Phenomenology Reader*, New York: Routledge.
- Norberg-Schulz, C. (2000). *Architecture: Presence, Language, Place*, Milan, Akira.
- Pallasmaa, J. (1996). The Geometry of Feeling, a Look at the Phenomenology of Architecture. In: Nesbitt, K.,



- ed. *Theorizing A New Agenda For Architecture: An Anthology of Architectural Theory 1965 – 1995*. New York: Princeton Architectural Press, 453-448.
- Pallasmaa, J. (2001). *The Architecture of Image, Existential Space in Cinema*, Helsinki, Building Information Ltd.
  - Pallasmaa, J. (2005). *Encounter*, MacKeith, Rakennustieto Oy.
  - Perez-Gomez, A. (1983). *Architecture and the Crisis of Modern Science*, Cambridge: the MIT Press.
  - Seamon, D. (1980). Body-Subject, Time-Space Routines, and Place-Ballets. In: Seamon, D. & Buttimer, A., ed. *The Human Experience of Space and Place*, London, Croom Helm, 148-165.
  - Seamon, D. (1990). Toward A Phenomenology of Belonging: The New York Photographs of Andre Kertesz [Internet], Available from: <http://www.arch.ksu.edu/seamon/Kertesz.htm> [Accessed 12 May 2009].
  - Seamon, D. (1993). Seeing with New Eyes: Phenomenology and the New Millennium [Internet], Available from: [http://www.arch.ksu.edu/seamon/New\\_eyes.htm](http://www.arch.ksu.edu/seamon/New_eyes.htm) [Accessed 15 December 2009].
  - Seamon, D. (2000). Phenomenology, Place, Environment, and Architecture: A Review of the Literature [Internet], Available from: [http://www.arch.ksu.edu/seamon/articles/2000\\_phenomenology\\_review.htm](http://www.arch.ksu.edu/seamon/articles/2000_phenomenology_review.htm) [Accessed 20 Feb. 2009].
  - Seamon, D. (2007). A Lived Hermetic of People and Place: Phenomenology and Space Syntax [Internet], Available from: <http://www.arch.ksu.edu/seamon/spacesyntaxkeynote.htm> [Accessed 05 March 2009].
  - Spiegelberg, H. (1982). *The Phenomenological Movement*, London: Martinus Nijhoff.